



۲۰۱۷/۱۰/۲۵



شریف حکیم

بادِ کور



بادِ کور
بر گرده های شهر شلاق می زند
و زمان
الفبای یک فصلِ زخمی را
با لبهای ترکیده دیوار باغ
تکرار می کند
کاج سرآسیمه
جزیه قد بلندی هایش را
در دامن باد می ریزد
تا قلمش نکند
و بازوبند سبزش را
به دختر توفان هدیه می کند
آسمان، تبسم آبی اش را
در سیه چادر ابر پنهان کرده
تا سهمی در سوگواری زمین گرفته باشد
زمینی که حدود اربعه اش
از هر جهتی به گورستان منتهی می شود
و روحانیت سیاه

به اهتمام ولی احمد نوری



پرچم های سبز شهادت را
بر گورهای سرخ آن افراشته اند
تمرین سکوت می کنند
و آئین عرب
بر باکره گی دختر شهر شک دارد
که مبادا از همخوابگی با هنر
فحشا تولد کند

